

مجتبی صفدری

سن: ۴۳

کارشناسی ارشد

استان گیلان ، رشت

« پروژه »

ستون های زیر سقف سست بودند و معدن ریخته بود روی تعدادی از کارگرها . آوارها زیاد نبودند . آوارها را برداشتند و بچه ها را بیرون کشیدند . پانزد نفر بودند . جز یکی ز آن ها که سنگ ها را از روی سرش برداشته بودند ، بقیه هنوز زنده بودند . سریع به درمانگاه معدن بردندشان .

دکتر درمانگاه کارگرهایی را که خیلی آسیب دیده بودند برای عکس برداری به بیمارستان شهر فرستاد . فردا صبح کارگرها با عکس های دست و پا و گزارشی که همراه شان بود به درمانگاه آمدند ، تا برای چند روز مرخصی بگیرند . اما چیزی که باعث تعجب دکتر شد این بود که در تمام عکس ها ، رگه های تیره ای استخوان های اندام ها را از هم وا کرده بود . مساله بعدی این بود که هیچ کدام از استخوان ها آسیب جدی ندیده بودند و این با توجه به حجم آواری که روی تعدادی از کارگرها ریخته بود عجیب بود .

دکتر مجددا تعداد دیگری از کارگرها را برای عکسبرداری مجدد راهی بیمارستان کرد . اما این بار آنها را به بیمارستان دیگری فرستاد و علاوه بر آنها دو نفر دیگر از کارگرهایی را که زیر آوار نبودند هم برای عکسبرداری همراه آنها فرستاد .

نتیجه جالب بود . همان نتیجه ی قبلی بود . علاوه بر کارگرهایی که زیر آوار مانده بودند ، نتیجه در مورد دو نفر دیگر که برای عکسبرداری فرستاده شده بودند هم یکسان بود . جالب این بود که در گزارش بیمارستان ، مثل بیمارستان قبلی همه چیز عادی بود و همه ی کارگرها را سالم نشان داده بود و هیچ توضیحی در مورد رگه های تاریک بین استخوان ها ، که توده ی استخوان ها را رشته رشته کرده بود نداده بود .

هفته ی بعد دکتر عکس ها را برداشت و به پایتخت رفت . ابتدا خودش به بیمارستانی رفت و تقاضا کرد از پاهایش عکس بگیرند . عکس ها کاملا سالم بودند و هیچ چیز مشکوکی در عکس ها دیده نمی شد . اثری از رگه های تیره نبود . بعد عکس ها را برداشت و به دانشگاه برد تا آنها را به استادش نشان بدهد . استاد عکس ها را دید . شرح عکس ها را خواند و جزء به جزء حادثه ای را که رخ داده بود از دکتر شنید . بعد نگاهی به شاگرد سابقش کرد و پرسید خب که چی ؟

دکتر پرسید به نظر استادش هیچ چیز عجیبی توی عکس ها نیست .

استاد گفت نُج و دکتر عکس ها را داد زیر بغلش و از دفتر استاد بیرون رفت . قبل از رفتن پرسید جریان رگه های تیره توی عکس ها چیست ؟

استاد لب ها را جمع کرد ، سری تکان داد و گفت چیز مهمی نیست . قبلا هم با این مورد برخورد داشته ، اشکال قطعا از دستگاه های رادیولوژی کهنه ی شهرشان است و از تغییرات چهره ی دکتر فهمید که این حرف ها را خیلی هم باور نکرده است . بعد از این

که دکتر درمانگاه از دفتر استادش خارج شد ، استاد موبایلش را درآورد و شماره ای را گرفت . از فردی که آن طرف خط بود پرسید محموله های سنگین و سبک ایکس ۱۲ را کجا دفن کرده اند . فردی که آن طرف خط بود جواب داد محموله های سبک را در بیابان های لم یزرع و محموله های سنگین را در ناحیه ی معادن زغال سنگ متروک دفن کرده اند .

استاد گفت متروک نیستند و در اعماق منطقه معدنچی ها زغال بیرون می کشیدند و حالا بدون این که به خودمان زحمتی بدهیم تبدیل به نمونه های آزمایشگاهی ما شده اند . بعد داستان را توضیح داد و گفت نمونه ی فشارهایی که به استخوان افراد وارد شده ، کاملاً موفقیت آمیز بوده و نتیجه ای را که پیش بینی می شد در عکس هایی که امروز به دفترش آورده بودند دیده بود . بعد ادامه داد منتها یک مشکل خیلی جزئی پیدا شده . صدای آن طرف گوشی پرسید چه مشکلی ؟

استاد به شاگرد سابقش اشاره کرد و بعد مشخصاتش را داد . گفت تازه از دفترم خارج شده و مقصد احتمالی اش معادن متروکه ی زغال سنگ است . اگر زودتر بجنبید پیدایش می کنید .

جسد دکتر را ، هفته ی بعد پیدا کردند ، در حالی که در اثر سقوط اتومبیلش به دره ، جسدش متلاشی شده بود و به سختی و با شهادت استادش ، هویتش شناسایی شد . معدن زغالسنگ به علت عدم بهینه بودن استخراج زغال ، تعطیل شد و کارگرهای معدن ، ناچار به استخدام ارتش درآمدند و بعد از آموزش های اولیه ، به یگان ماموریت های ویژه منتقل شدند .

در جلسه ای که ماه بعد ، در شورای امنیت ملی برگزار شد ، با بررسی مدارک و اسناد به دست آمده ، با اکثریت آرا ، رای به پایان موفقیت آمیز پروژه ی محموله های سنگین ایکس ۱۲ دادند ، اما تحقیق در مورد محموله های سبک ایکس ۱۲ همچنان ادامه خواهد داشت . هفته ی بعد پرونده ی مهر و موم شده ، به همراه عکس ها ، نتیجه ی آزمایشات پزشکی ، نظر اساتید پروژه و چند نفر از کارگران معدن ، صرفاً جهت درمان ، به بیمارستانی در آمریکا منتقل شدند . همان جایی که چند سال قبل محموله های سنگین و سبک ایکس ۱۲ ، بعد از طراحی و آزمایشات اولیه ، جهت آزمایش و نتیجه گیری نهایی با پروازی اختصاصی از آن جا منتقل شده بودند تا در مکان مناسبی ، که کمترین میزان تردد را دارد دفن شوند .